
تحریف قیام حسینی
در مکتب تاریخنگاری
اسلامی ایرانی
نوروز اکبری زادگان



# تحریف قیام حسینی در مکتب تاریخ نگاری اسلامی ایران

نویسنده:

نوروز اکبری زادگان

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# تحریف قیام حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران

## مشخصات کتاب

نویسنده : نوروز اکبری زادگان

ناشر : نوروز اکبری زادگان

## چکیده

قیام امام حسین (ع) از دید مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران موضوع مهمی است که پرداختن بدان پژوهشهای گسترده تری را می طلبد. از آنجا که این حادثه مهم در تاریخ تشیع، همواره از سوی دشمنان آگاه و دوستان جاهل، خواسته و ناخواسته با اغراض گوناگون سیاسی، مذهبی و... در معرض تندباد تحریف واقع گردیده و هاله هایی از تحریف رخسار این قیام الهی و نجاتبخش را احاطه کرده، رسالت هر محقق دردمند شیعی را صد چندان نموده است. تلاش ما در این پژوهش فشرده، گامی هر چند ناچیز برای رسیدن به این آرمان الهی است. بدون شک جامعه اسلامی معاصر امام حسین (ع) در آستانه سقوط عظیمی قرار گرفته بود زیرا قرآن و دستورات الهی آن، سنت نبوی و سیره علوی به فراموشی سپرده شده بود و در آن وضعیت دشوار اقدامی جدی برای اصلاح اوضاع نابسامان امت اسلامی جز از سوی نواده پیامبر (ص) یعنی امام حسین (ع)، از کس دیگری انتظار نمی رفت.سعی ما در این تحقیق همچنان که از موضوعش هویداست، بررسی مواردی از تحریفات نهضت حسینی در مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران تا پایان قرن چهارم هجری است؛ لذا برای آشنایی بیشتر با سبک تاریخنگاری منابع مذکور به ویژگیهای کلی مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران در هر کدام از این مآخذ اشاره نموده و با داده های منابع همعصرشان مقایسه کرده ایم و متذکر می شویم. گر چه اطلاعات این آثار به نوبه خود در معرفی نهضت حسینی سهم بسزایی دارند ولی پاره ای تناقضات قابل تأمل در آنها یافت می شود که نقد و ارزیابی آنها ما در راستای تحلیلی حقیقی

از نهضت امام حسین (ع) یاری می نمایند.

## مقدمه

با روی کار آمدن یزید به عنوان خلیفه مسلمین، اوضاع کلی حوزه ی خلافت اسلامی کامل متحول گردید و جامعه اسلامی آن روزگار در آستانه سقوطی عظیم قرار گرفت چه یزید برخلاف معاویه که علی رغم دنیاپرستی خود حداقل در رعایت ظواهر اسلامی سعی داشت، وی آشکارا سنت نبوی و ضروریات دینی را به باد استهزا می گرفت. در چنین وضعیت ناهنجاری که وجدان مذهبی رو به تباهی کامل می رفت و قداستی برای احکام اسلامی متصور نبود، پاسخ به دعوت شیعیان کوفه که به عنوان پایگاهی مهم در حوزه خلافت اسلامی همچنان مطرح بود، و اصرار یزید برگرفتن بیعت از معارضان خلافتش به هر قیمت ممکن، بویژه از امام حسین (ع)، جامعه اسلامی را در وضعیت بسیار دشواری قرار داده بود که اقدامی برای اصلاح اوضاع نابسامان آن جز از سوی نواده پیامبر (ص) یعنی حسین بن علی علیهم السلام از کس دیگری انتظار نمی رفت.در حقیقت اگر بنا بود از آن پس جامعه اسلامی حیاتی داشته باشد، بدون شک می بایستی در مسیر سنت نبوی و سیره ی فراموش شده علوی قرار می گرفت تا دیگر بار بازگشت به قرآن و فرمانهای الهی آن، زنگار هرگونه شرک و عصبیتهای قومی و قبیله ای را از دامان جامعه اسلامی پاک کند و با سلاح امر به معروف و نهی از منکر با هر هوی پرستی و ستمگری و فساد و تباهی و تعطیل حدود الهی مبارزه ای جدی آغاز گردد و این مهم نیازمند موج عظیمی از آگاهی توده ها بود تا از کربلا برخیزد و بیداری وجدان امت اسلامی را تضمین نماید.اما قابل توجه است که این نهضت مقدس

اسلامی همواره از سوی دشمنان گاه و دوستان نادان در سراسر تاریخ پرافتخار تشیع، خواسته و ناخواسته در معرض تندباد تحریف واقع شده است و تا غبار تحریف از رخسار این قیام الهی و نجاتبخش برگرفته نشود، بسیاری از حقایق هدایتگرش همچنان ناآشنا و مهجور خواهد ماند.این موضوع رسالت هر محقق دردمند شیعی را صد چندان می کند. تلاش ما در این پژوهش مختصر، گامی هر چند ناچیز برای رسیدن به این آرمان مقدس است.ان شاء الله

## سخنی در باب منابع

### اشاره

در ابتدا باید یادآور شد که مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران از آغاز دوران شکل گیری خود همچنان تحت تأثیر مکتب تاریخنگاری اسلامی بوده است و مورخان این دوره از زبان عربی در ارائه آثار خود بهره می گرفتند. لذا با توجه به زبان علمی این دوره که عربی بود و مورخانی چون ابوحنفیه دینوری، حمزه اصفهانی و دیگران عمدتا به زبان عربی می نوشتند.«مورخان مذکور گر چه از نویسندگان محلی عرب پایین تر نبودند ولی برای کار خود در وطنشان تحرک و انگیزه کمتری یافتند. آنها بالعکس مجبور بودند از شیوه ی ویژه ای سود جویند که سنت اسلامی برای آنان به ارث گذاشته بود». [۱] در خلال شکل گیری مکاتب تاریخنگاری اسلامی به دلایلی چند، پرداختن به علم رجال و شناخت و ذکر حالات راویان حدیث و تعیین صحت و سقم روایات آنها از همین روزگار رواج روایات، که روح غالب بر مکاتب تاریخنگاری این دوره بود، آغاز شد.در این دوره عوامل جعل حدیث فراوان بود زیرا:«اولا: ارزشی که محدثان و حافظان حدیث در اجتماع داشتند، عده ای بی مایه و شهرت طلب را برای ورود در جرگه محدثان بدین کار وادار می ساخت.ثانیا: اغراض سیاسی و فرقه ای نیز عامل

مهم و مستقلی در این مورد به شمار می رفت؛ در نتیجه احادیث فراوان از زبان منابع حدیث به رسول اکرم (ص) و یا در حوزه تشیع به ائمه اهل بیت (ع) نسبت داده می شد». [۲] .از آنجا که شیوه منابع عمده مکتب تاریخنگاری اسلامی در ایران تا پایان قرن ثبت و ضبط روایات بدون اعتنایی چندان به صحت و سقم آنها بوده است لذا تا حدی طبیعی به نظر می آید که در باب قیام امام حسین (ع) در این منابع، احادیث متناقض با یکدیگر یافت شود. البته بررسی قیام حسینی در این منابع خود نیاز به تتبع گسترده تری دارد که در حوره این تحقیق نیست و آنچه بیشتر مورد نظر ماست، بررسی روایات متناقضی است که هاله ای از تحریف نیز به خود گرفته و پژوهش در این مقوله را حساستر می نماید.اینک به اختصار ویژگیهای چهار منبع مهم مکتب تاریخنگاری اسلامی ایران را تا پایان قرن ۴ هجری یادآور می شویم:

## اخبار الطوال اثر ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (متوفی ۲۸۱ یا ۲۹۰ ه)

ابن الندیم در الفهرست می نویسد: «وی از بصریان و کوفیان، بهره های فراوان علمی برده و این سکیت و پدرش نیز مطالب زیادی فراگرفته است و علاوه بر اینکه در علوم زیادی مثل نحو و لغت و هندسه، حساب و علم هیأت متبحر بوده، در روایت و حکایت نیز مورد اعتماد و به صداقت معروف بوده است». وی درباره ی واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) بحث مفصلی نکرده و بیشتر مطالبی را که ذکر [۳] کرده است بجز اندکی، با تفاوت مختصری در منابع دیگر این دوره از جمله تاریخ طبری یافت می شود. در عین حال برخی معتقدند که گرایش نسبی به عنصر ایرانی در اخبار

الطوال آشکارا مشهود است؛ مثل ذکر داستان مختار و همراهان او و... البته اختناق حاکم بر آن عصر را نباید نادیده گرفت. شیوه ی نگارش دینوری در نقل مطالب این گونه است که غالب از ذکر نام سلسله اسناد خودداری کرده و این گرچه [۴] بر شیوایی و راحتی کلام او، تا اندازه ای افزوده، ولی به نوبه خود از اشکالات عمده ای است که بررسی روایات او را از دیدگاه علم رجال مشکل می کند.

## الرسل و الملوک (تاریخ طبری ۳۱۰ – ۲۲۴ ه)

تاریخ بزرگ طبری مرجعی مهمی برای مورخان پس از او بوده است. طبری در علوم مختلفی چون تفسیر و حدیث سرآمد معاصران خود بود. ویژگی مهم طبری این است که وی بیش از اندازه به گردآوری اسناد و روایات از قرون گذشته تا زمان خود عنایت داشت. طبری دامنه کار خود را به تاریخ، جنگها و فتوحات محدود ساخت. وی کمتر زحمت جرح و تعدیل و نظایر آنها را به خود می داد، بدین جهت درباره هیچیک از ائمه (ع) اخبار جامعی ندارد. او این اطلاعات را به شیوه های گوناگون و با آوردن سلسله اسناد و راویان متعدد به سرانجام رساند. وی در این زمینه و موضوعات دیگر دریایی از علم در سینه داشت. [۵] .طبری در نقل احوال و روایات، نهایت دقت را به کار بسته است، اما اگر چیزی با عقل خواننده سازگار نیاید، این ذهن و فکری طبری نیست که مسئول است و باید جواب بگوید، بلکه مسئول آن، راوی داستان، حدیث یا خبری است که آن را نقل کرده است. [۶] .طبری از تألیفات معاصرانش نیز بهره ها گرفته و از آنجا که بیشتر در عراق می زیسته، منابع عمده او در

نقل روایات بیشتر از عراق بوده است. طبری در نقل تاریخ امویان، اخبارش را از ابی مخنف، عوانه بن حکم، مدائنی، واقدی، عمر بن شبه و هشام بن محمد کلبی اقتباس کرده است. بیشتر روایات طبری درباره ی قیام امام حسین علیه السلام از مقتل ابی مخنف است. ابن الندیم می گوید: «علما برآنند که ابومخنف بیش از دیگران در امر عراق و اخبار و فتوحات وارد بود». [۷] نجاشی در کتاب رجال خود هشام بن محمد کلبی از عالم به علوم انساب و ایام عرب و معروف به فضل و علم می داند. [۸] عوانه بن حکم بن عیاض بن وزر بن عبدالحارث کلبی نیز از علمای کوفیان و راوی اخبار و عالم به شعر و نسب است و از کتب او التاریخ و کتاب سیره معاویه و بنی امیه را نام برده اند. [۹] در مورد مکتب تاریخنگاری طبری به نظر می رسد که وی به سبب دیدگاه فقهی اش غالبا از جناح حاکم و خلفای اموی و عباسی طرفداری کرده است - مثل اخباری که در مورد خلافت معاویه و یزید ذکر می کند ولی قابل توجه است که در مورد قیام امام حسین (ع) مفصلترین شرح را ارائه می دهد - گر چه از جو متشنج به سود امویها نیز کاملا- متأثر بوده است، اما به هر حال به این دلیل که فقیهی صاحب مکتب بوده از مکاتب و مذاهب فقهی منتسب به سلطه حاکم مستقل بوده است و تقریبا از افراط و جانبداری ناپسند، که آفت هر تاریخنگار است، برکنار مانده است. [۱۰].

### تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء از حمزه بن حسن اصفهانی

ابن ندیم در الفهرست او را ادیب و مصنف و اهل اصفهان می داند [۱۱] ابن اثیر در باب قیام

امام حسین (ع) گزارش تحلیلی مختصری ارائه می دهد که به نوبه خود قابل توجه است. به نظر می رسد گر چه توضیح فشرده ی حمزه اصفهانی از قیامهای علویان و بویژه امام حسین (ع) بسیار مختصر و موجز است و مواردی از تحریف در اثر او یافت نمی شود ولی بخوبی توانسته است در چند جمله به هدف قیام امام حسین (ع) از دیدگاه یزید بن معاویه اشاره کند و به صراحت پرده از روی دشمنیهای امویان با علویان بردارد. آنچه به نظر ما مهمتر می آید این است که گر چه شیوه نگارش تاریخ حمزه اصفهانی اختصار است ولی بیشتر به تحلیل این واقعه نظر داشته تا ذکر صرف وقایع و این به سهم خود می تواند حاکی از شکل گیری تفکر تاریخی مکتب تاریخنگاری ایرانی - اسلامی باشد که اساس آن از اواخر قرن چهارم هجری پایه ریزی شده است.

## مقاتل الطالبیین

اثر دیگر مقاتل الطالبیین از علی بن الحسین بن محمد بن احمد القرشی الاصبهانی معروف به ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ - ۲۸۴ ه (است. ابوالفرج علی رغم نسبتش به بنی امیه از مذهب شیعه زیدیه پیروی می کرد؛ در بغداد به تحصیل علم پرداخت و بخش عظیمی از عمر خود را در خدمت آل بویه و بخصوص مهلبی وزیر گذرانید. [۱۲] به نظر می رسد پرداختن ابوالفرج به تاریخ علویان متأثر از حمایت آل بویه بوده است. ابن الندیم، ابوالفرج را شاعر و مصنف و ادیب و تا حدی محدث می داند و معتقد است که منابع اسناد و روایات او یا کتبی به خط مؤلف و یا اصولی مورد اتفاق همگان است. [۱۳] .تألیف او مقاتل الطالبیین از اسناد معتبر درشرح وقایع و شهادت آل علی(ع) است.

ابن شاکر در عیون التواریخ به صراحت گفته است که ابوالفرج مذهب تشیع داشت و ابن اثیر در الکامل شیعی بودن او را موجب تعجب می داند و ذهبی نوشته با اینکه وی از بنی امیه بود، مذهب تشیع داشت. علاقه اصفهانی به خدمت آل بویه و حسن مهلبی و لطف آنان به وی از همین عاطفه ی مذهبی سرچشمه می گرفته است. [۱۴] اخباری را که ابوالفرج نقل می کند غالبا بدون نقد و اظهارنظر ذکر شده و گاهی اخبار مکرر و یا متناقض در اثرش مشاهده می شود ولی با اینکه استادش، طبری هر خبر را با سسله اسناد متصل و رجال و منبع آن ذکر کرده، بعضی محدثان اهل سنت مثل ابن جوزی و ابن تیمیه به سبب تشیع او، اخبارش را تضعیف کرده اند. [۱۵] .

## مواردی از تحریفات نهضت حسینی در این منابع

### آیا شریک بن اعور از بزرگان شیعه بود؟

آنگاه که خبر بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید به کوفه رسید، بزرگان کوفه مثل سلیمان بن صرد و شبث بن ربعی و مسیب بن نجبه و دیگران نامه هایی به حضرت نوشتند و او را به کوفه دعوت نمودند. آنان در نامه هایشان نوشته بودند... «انه لیس علینا امام، فاقدم علینا، اینک ما امام نداریم، پس به سوی ما بشتاب». امام حسین (ع) نیز دعوتشان را اجابت نمود و پسرعموی خود مسلم بن عقیل را نزد آنان فرستاد. چون مسلم وارد کوفه شد، با راهنمایی مسلم بن عوسجه به خانه هانی بن عروه که از بزرگان شیعیان بود، راه یافت. پس از آنکه قریب هزار نفر از شیعیان در خانه هانی با مسلم بیعت کردند، معقل غلام ابن زیاد با طراحی توطئه ای از پیش اندیشیده به بهانه اینکه یکی از شیعیان علوی شام است و می خواهد مبالغی را

نزد امام شیعیان یا نماینده او ببرد به خانه هانی راه پیدا کرد و از جریان رفت و آمدهای شیعیان با مسلم کاملا مطلع شد، آنگاه بی درنگ ابن زیاد را نیز مطلع ساخت. [۱۶] دینوری می نویسد:... هانی بن عروه با «شریک بن اعور» بصری هم که از بصره با ابن زیاد به کوفه آمده بود، دوستی داشت. شریک در بصره دارای شرافت و منزلت بود. هانی او را در منزل خود جای داد. شریک از بزرگان شیعیان بود و هانی را بر یاری مسلم تشویق می کرد. شریک در خانه هانی شدیدا بیمار شد... [۱۷] و پس آن جریان ملاقات ابن زیاد با هانی و دیدار او با شریک بن اعور ذکر می کند.نکاتی که در تحلیل این روایت به نظر می رسد عبارتند از:۱- اگر این روایت را بپذیریم و صحت آن جای هیچگونه تأملی نداشته باشد - که این چنین نیست - این نکته مهم مطرح می شود که برخی از اشراف شیعیان با ابن زیاد و دستگاه اموی رابطه ی بسیار نزدیکی داشته اند، در حالی که از گزارشهای بیشتر منابع برمی آید آنان ارتباط چندانی با دستگاه اموی نداشتند و بیشتر تحت تأثیر تهدیدات و تطمیع ابن زیاد قرار گرفتند و مسلم را تنها گذاشتند و نهایتا با امام حسین (ع) نقض بیعت نمودند. همچنانکه منابع تاریخی می نویسد، مهمترین اقدامات اشراف کوفه به تحریک ابن زیاد نسبت به مردم کوفه عبارت بود از: وعده ی احسان و بخشش از سوی ابن زیاد، تهدید به اینکه به زودی لشکر شامی فرامی رسد، بهره ی آنان از بیت المال قطع می شود و ابن زیاد جنگجویان از مردم کوفه را به مأموریتهای جنگی به شام می فرستد. [۱۸] .۲- قابل تأمل است که این روایت

را فقط دینوری ذکر کرده، آن هم بدون ذکر سلسله اسناد که شیوه ی معمول تاریخنگاری دینوری است و لذا نمی توان چندان اعتنایی بدان نمود. علاوه بر این در برخی از کتابهای رجالی شیعه مانند رجال کشی، رجال نجاشی و الفهرست شیخ طوسی (ره) هیچگونه نامی از او ذکر نشده است.۳- نکته دیگر اینکه اگر شریک بن اعور از بزرگان شیعیان بصره بود، اولا: چرا منابع تاریخی همچنانکه گفته شد از ارتباط او با اشراف کوفه و دیگر شیعیان ذکری به میان نیاورده اند و ثانیا: چرا به همراه ابن زیاد به کوفه آمده است؟۴- آیا کسی که تا این حد مورد اعتماد ابن زیاد بوده و با آن همه شور و التهاباتی که در کوفه جریان داشته، خود را موظف به ملاقات او بداند، چگونه می تواند از بزرگان شیعیان باشد؟!۵- برخی مورخان شیعی و کوفی مثل ابن اعثم در مورد شریک بن عبدالله ابن الاعور همدانی تصریح دارند که: «او در موافقت ابن زیاد از بصره آمده بود» [۱۹] بنابراین نمی توان اعتنایی به روایت دینوری کرد.

## توطئه ابن زیاد برای دستگیری مسلم و بیم او از بروز عصبیت

دینوری در مورد جریان دستگیری مسلم بن عقیل روایتی را بدون ذکر سلسله سند ذکر نموده که جای تأمل دارد؛ او می نویسد: «ابن زیاد به عبید بن هریث گفت صد تن از قریش را گسیل دار و خوش نداشت کس دیگری غیر از قریشیان گسیل دارد و از بروز عصبیت بیم داشت، آنان آمدند و خانه ای را که مسلم در آن بود محاصره کردند و...» [۲۰] .ابتدا باید یادآور شویم که قسمت اول این روایت را منابع دیگر نیز ذکر کرده اند ولی قسمت دوم که می گوید ابن زیاد از بروز عصبیت بیم داشت، در واقع تلحیل دینوری

است. [۲۱] .این تلحیـل دینوری به نظر مـا به دلایلی چنـد نمی توانـد مقبول باشـد و به نوبه خود تحریفی در جریان دسـتگیری مسلم تلقی می گردد:۱- تلاش دینوری در جهت تحلیل این واقعه می تواند گامی نوین در شـیوه تاریخنگاری این دوره باشـد که او را از سایر مورخان که صرفا به نقل وقایع عنایت داشـته انـد، متمایز کند. نکته مهم اینکه در صورت صـحت این تحلیل، ابن زیـاد می خواست با این کار توجیهی برای دسـتگیری مسـلم به دست آورد و بگویـد همقبیله ایهای مسـلم (یعنی قریشـیان) بودند که مسـلم را دستگر نمودند و نیز احتمال دارد برای آن باشد که او را زنده دستگیر کند و شاید این احتمال را نیز می داد که مسـلم و یارانش با قریشیان درگیر نخواهد شد. آیا این خود دلیلی بر بروز عصبیتهای قومی تلقی نمی شود! و آیا با حربه ی عصبیتهـای قبیله ای به جنـگ عصبیتها رفتن رفتن؟۳- چطور است که اینجـا عبیـدالله بن زیـاد ترس از بروز عصبیت داشت ولی آنجـا که اشـراف کوفه را تهدیـد و تطمیع می نمود تـا آنـان بـا نفوذی که در میان قبایل خود دارد موجباتی را فراهم سازنـد تا مسـلم تنهـا بمانـد زنـده کردن مجـدد عصبیتهـای قومی مطرح نبود؟ و آیـا ابن زیـاد بـا این کار از شـرافتهای قومی و قبیله ای و مقبولیت اشـراف قبایل کوفه به نفع خود و دسـتگاه اموی سود نجست؟!۴- به نظر می رسـد این بیم کاملا بی مورد بوده اسـت زیرا به شـهادت منـابع دیگر تاریخی در بخشـهای دیگری از تاریـخ حوادث کربلا، به نوعی ظریف به عصبیتهای قبیله ای دامن زده شده است مثل امان نامه گرفتن شمر برای چهار تن از فرزندان علی (ع) که از قبیله

او بودند و جواب رد دادن از سوی حضرت اباالفضل (ع) و برادرانش و...

## اظهار عدم اطلاع حر از نامه های شیعیان کوفه به امام حسین

هنگامی که سپاه حر و امام حسین (ع) در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و نماز ظهر فرارسید، پس از اذان، سپاه حر به همراه او به امام حسین (ع) اقتدا نمودند، نماز عصر که تمام شد، امام حسین (ع) در ضمن خطبه ای فرمود: «... ما اهل بیت به کار خلافت شما، از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته تریم.. اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده اند، از پیش شما بازمی گردم...». حر گفت: «ما نمی دانیم که این نامه ها که می گویی چیست؟». آنگاه حسین (ع) خورجینی که پر از نامه ها بود پیش روی او ریخت.حر گفت: «در همین جا می مانیم تا دستور از ابن زیاد برسد... شاید خدا کاری پیش آرد که سلامت دین من در آن باشد و آلوده به چیزی در کار تو نشوم.» [۲۲] به نظر می رسد که این اتفاق منابع نسبت به بی اطلاعی حر و سپاهش صحیح نباشد، زیرا:۱- آیا مگر حر از فرماندهان عالی رتبه ابن زیاد نبوده که او را به چنین مأموریت مهمی فرستاده است؟!۲- چگونه ممکن است آن همه مسأله و سر و صدا در کوفه باشد - مثل شورش کوفیان، آمدن ابن زیاد از بصره به کوفه، محاصره قصر ابن زیاد توسط شورشیان و شهادت مسلم و هانی و... و حر هیچگونه اطلاعی از آنها نداشته باشد؟!۳- در حالی که منابع تاریخی درباره ی عدم حضور حر در کوفه، در دوران امارت ابن زیاد چیزی نگفته اند و

ساکت مانده اند، آیا می توان گفت که حر از جزئیات کوفه کاملا بی اطلاع بوده است؟۴- آیا این اظهار بی اطلاعی خود نمی توانست توجیهی برای حر و حاکی از عدم تمایل او برای دخالت قاطع نظامی در مقابله ی با امام حسین (ع) باشد، زیرا همانطور که یادآور شدیم، حر گفت: «شاید خدا کاری پیش آورد که سلامت دین من در آن باشد».۵- آیا با وجود آن همه تحریف در سنت نبوی و بازگشت به سنتهای جاهلی و در وضعیتی که حر و سپاهش به امام حسین (ع) اقتدا می کنند و برای آنها مسلم بود که حسین (ع) «نه تنها از دین محمد (ص) بیرون نرفته بلکه حتی برای اقامه ی نماز جماعت از فرستاده حاکم قانونی سزاوارتر است»، [۲۳] باز هم مقبول می افتد که حر همچنان بی اطلاع باشد؟۶- آیا همین حر نبود که در برخورد با مولایش حسین (ع) متحول شد و در مقابل لشکر کوفیان آمد و ابراز داشت که:... «ای مردم کوفه، مادرتان عزادارتان شود و بگرید که او را (حسین (ع)) دعوت کردید و چون بیامد تسلیمش کردید، می گفتید: خویشتن را برای دفاع از او به کشتن می دهید، اما بر او تاخته اید که خونش بریزید...». [۲۴] و آیا ذکر چنین روایتی نمی تواند محتمل باشد که اینگونه قضاوتها درباره حر ناشی از عملکرد بعدی حر به نفع امام حسین (ع) بوده و لذا طبیعی بود که برای آن دسته از راویان که عمدتا جانب سلطه اموی را داشتند، ناخوشایند باشد.

## شروط پیشنهادی امام حسین به عمر سعد

طبری از ابی مخنف و او از مجالد بن سعید و مصعب بن زهیر و دیگر راویان نقل کرده که پس از اولین ملاقات نسبتا طولانی امام حسین

(ع) با عمرسعد در کربلا - که کاملا خصوصی بود - امام حسین (ع) پیشنهادهایی بدین شرح مطرح نمود:الف: یا مرا بگذار تا از همانجا (مکه و مدینه) که آمده ام بازگردم.ب:یا بگذار سوی یکی از مرزها روم وحقوق و تکالیفی همانند آنها داشته باشم. ج: یا بگذار که پیش یزید روم و دست در دست او نهم که در کار فیمابین، رأی خویش را بگوید.طبری در ادامه این روایت نوشته است که: عبیدالله بن زیاد چون نامه عمر بن سعد را خواند که پیشنهادهای حسین (ع) در آن بود، گفت: «این نامه ی مردی است که اندرزگوی امیر خویش است و مشفق قوم خویش، بله می پذیرم». ولی شمر بن ذی الجوشن برخاست و گفت: «حالا که به سرزمین تو آمده و کنار توست او را می پذیری... اگر از این دیار برود قوت و عزت از آن او باشد و تو ضعیف و ناتوان خواهی شد، لذا ابن زیاد پذیرفت و نامه ای به شمر بن ذی الجوشن داد که تکلیف عمرسعد را در برخورد با امام حسین (ع) مشخص کرده بود؛ بدین صورت که اگر بیعت کرد با او به سلامت رفتار کن و اگر امتناع کرد با آنها بجنگ، تو فرمانده آنها باش، گردن او را بزن و سرش را نزد من آر (وثب علیه فاضرب عنقه و ابعث الی برأسه). [۲۵] .شیخ مفید ره نیز روایتی را نقل کرده است که عمرسعد این شروط را قبول کرد اما عبیدالله به او نوشت: نه و حرمت نیست تا دست در دست من نهد. حسین (ع) گفت: به خدا هرگز چنین نخواهد شد. [۲۶] روایتی را نیز ابن اعثم

ذکر کرده که معقولتر به نظر می رسد. او می نویسد: «... می گویند عمرسعد در نامه اش به ابن زیاد نوشت:... [حسین (ع) می گوید] اکنون که آمدم عهد بشکستند و به قول خود وفا نکردند، حال که چنین است بازمی گردم و به مکه می روم. [۲۷] البته این سخن با مفاد خطبه امام حسین (ع) خطاب به حر و سپاهیانش مطابقت دارد و می تواند نشانه ی روشنی از مظلومیت فرزند پیامبر (ص) باشد. [۲۸] .آنچه در مورد شروط پیشنهادی مذکور به نظر می رسد این است که:۱- این روایت گر چه از ابی مخنف نقل شده ولی نمی باید تمام موارد آن درست باشد با این حال بر فرض اینکه عمرسعد و ابن زیاد شروط مزبور را کاملاـ می پذیرفتند، دیگر انگیزه و فلسفه ای برای قیام امام حسین (ع) متصور نبود، در حالی که کاملا بالعکس بود. لذا بر فرض قبول دو شرط اول، شرط سوم که مسأله بیعت با یزید باشد اصلا درست به نظر نمی رسد زیرا امام حسین (ع) هیچگاه حاضر نمی شد با یزید بیعت کند و سیره ی آن حضرت، خطبه ها و نامه هایش به معاویه، مؤید این مطلب است.۲- شاید عمرسعد برای توقف کار در همین مرحله به منظور درگیر نشدن با حسین (ع) چنین سخنی را افزوده باشد همچنانکه شیخ مفید نیز نوشته است که عمرسعد این شرایط را قبول کرد. همچنین قابل توجه است که عمرسعد از ابتدای مأموریتش چندان رغبتی بدین کار نداشت و تنها هوس دست یافتن به حکومت ری او را منفعل نموده بود [۲۹] به گونای که در روز عاشورا در جواب بریر که او را نصیحت می کرد گفت: راست می گویی ای بریر، هر کس با حسین بن

علی (ع) و فرزنـدان او جنگ کنـد و حق ایشان از ایشان بگرداند، جای او در آتش خواهد بود. لکن ای بریر ملک ری بزرگ است و دل از امارت آن بر نتوان گرفت و شقاوت بر من مستولی شده است. و همینطور از جواب نامه ابن زیاد به عمرسعد نیز می توان این مطلب را دریافت. چنانکه ابن زیاد نوشته بود: «ای پسر سعد تو به راحتی و آسایش طمع کرده و می خواهی شانه از زیر بـار خـالی کنی، کار را با این مرد یکسره کن و دست از جنگ با او برمـدار و به هیـچ پیشـنهادی از او راضـی نشو، جز آنکـه حکـم مرا گردن نهـد.» [۳۰] .۳- دیگر اینکـه احتمـال دارد که اینگـونه اضافـات بر روایـات اسـلامی، سـاخته و پرداخته طرفداران دستگاه اموی برای تحریف حرکت امام حسین (ع) و عدم بیعت حضرتش با یزید باشد. علامه زین عاملی نیز در این زمینه نوشته است:... «و لذا این حرف که امام حسین (ع) در کربلا خواست که بگذارند یا به شام برود و یا با یزید بیعت کند و یـا اجـازه دهنـد بـه سـمت یکی از مرزهـا برونـد، بسیار دور از حقیقـت اسـت.» [۳۱] .در خلال روایـاتی کـه طبری در مـورد پیشـنهادهای امام حسین (ع) به عمرسعد آورده، روایت دیگری از ابی مخنف و او از عبدالرحمن بن جندب و او نیز از عقبه بن سمعان (از یاران نزدیک امام حسـین (ع)) ذکر شده که از همه ی روایاتی که در این باب آمده، صحیحتر به نظر می آید. متن روایت این چنین است که عقبه بن سمعان گوید: «من همراه امام حسین (ع) از مدینه به مکه

و از مکه به عراق رفتم و هرگز جدا نشدم تا وقتی که شهید شد و هیچ سخنی با مردم، در مدینه، مکه، بین راه، در عراق و در میان سپاه نفرمود، مگر اینکه همه را شنیدم. به خدا سوگند که در سخنانش با مردم هیچگاه چنان حرفی را نزد و کسی هم گمان نمی کرد که او دست در دست یزید بگذارد و نفرمود که به مرزی از مرزهای اسلام برود. اما فرمود که بگذارید تا در این زمین پهناور به نقطه ای بروم تا وقتی که ببینم جریان کار مردم به کجا می انجامد». [۳۲] .۵- با توجه با روایت عقبه بن سمعان، چنین می نماید که از همان ابتدای ملاقات امام حسین (ع) با عمرسعد شایعاتی مبنی بر قبول این شروط وجود داشته است.

## عکس العمل خشن عمر سعد در برابر رجزهای سنان بن انس

طبری از ابی مخنف روایت کرده است که پس از شهادت حسین (ع) سنان بن انس بر اسب سوار شد و مردی دلیر و شاعر بود و عقلش خللی داشت و بر در خیمه ی عمر بن سعد ایستاد و به بانگ بلند شعری خواند با این مضمون:اوقر رکابی فضه و ذهبا انا قتلت الملک المحجباقتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبایعنی رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من شاه پرده دار را کشته ام کسی را کشته ام که پدر و مادرش از همه بهتر و چون مردمان، نسب خویش را گویند، نسب وی از همه والاتر است.در ادامه این روایت آمده که عمر عد به سنان بن انس گفت:«شهادت می دهم که دیوانه ای و هرگز سالم نبوده ای، او را پیش من آرید و چون بیاورندش با چوب او را

بزد و گفت ای دیوانه! چرا چنین سخن می کنی، به خدا اگر ابن زیاد بشنود گردنت را می زند. (و الله لو سمعک ابن زیاد لضرب عنقک). [۳۳] .۱- گر چه ابی مخنف این روایت را ذکر نموده ولی اینکه گفته شده، که سنان بن انس شاعر و دلیر بود و نقص عقلی داشت، صحیح به نظر نمی رسد زیرا چگونه ممکن است کسی عقلش خلل داشته باشد، اشعاری به این شیوایی بگوید و در خلال ابیاتش از یکسو پرده از انگیزه های دنیاطلبی خود و همفکرانش بردارد و از سوی دیگر شرافت نسبی و شخصیت والای نواده ی پیامبر (ص) را با این زیبایی بیان نماید؟۲- سؤال دیگر این است که آیا عکس العمل خشن عمرسعد برای دیوانه بودن «سنان» بوده و یا آنکه خود چنین فضایلی را برای امام حسین (ع) قائل نبوده و یا تحمل شنیدن آن حقایق را نداشت. گر چه عمر بن سعد نیز به شهادت منابع تاریخی از همان آغاز و بویژه تا صدور فرمان نهایی ابن زیاد توسط شمر به او از رویارویی با حسین (ع) احتیاط می کرد.۳- فی الواقع طبیعی بود که اگر سنان بن انس از دیدگاه عمرسعد کار با ارزشی را انجام داده باشد، پس باید همانطور که خود او هم انتظار داشت تشویق می شد و هدایایی می گرفت نه اینکه بالعکس تنبیه شود! اما آنچه در لابلای ذکر اینگونه روایات پنهان مانده است، در واقع فضائل حقیقی آن بزرگوار بود، گر چه این بار از زبان دشمنی جاهل و دنیاپرست بیان می شد!۴- آن چنانکه از متن روایت برمی آید کار سنان بن انس زشت و ناپسند بوده است و اگر فی الواقع چنین بوده (که

هست) چرا عمرسعد زشتی کار خود را نمی بیند، آنگاه که فریاد می زد:«چه کسی داوطلب می شود اسب بر حسین بتازد...! و خود نیز بی تفاوت، شاهد آن صحنه تأثرانگیز باشد که فرزند پیامبر (ص) بدان صورت مورد اهانت قرار گیرد. [۳۴] .۵- آنچه در یک تحلیل نهایی به نظر می رسد این است که عکس العمل تند عمر سعد بیشتر به خاطر بی پروایی سنان بن انس در ذکر آن همه فضایل باشد که البته از دیدگاه او ارزشش از طلاـ و نقره کمتر بوده! و عمرسعد می دانست، نه به خاطر زشتی این عمل، بلکه بدان سبب که اگر در مقابل ابن زیاد نیز اینگونه بی پروا سخن به میان آورد، بی درنگ گردنش را خواهد زد.

## برخورد ابن زیاد و یزید با سر مطهر حسین

ابی مخنف از حمید بن مسلم نقل می کند پس از آنکه سر امام حسین (ع) را در مقابل ابن زیاد (در کوفه) نهادند شروع کرد با چوبدستی خود به دندانهای حضرت زدن؛ در این میان زید بن ارقم برخاست و ضمن اعتراض گفت: به خدا پیامبر (ص) را می دیدیم که بر این دو لب بوسه می زد و ابن زیاد گفت: اگر پیرو خرف نشده بودی، گردنت را می زدم. [۳۵] .طبری درباره ی مجلس یزید و برخورد او با سر مطهر امام (ع) روایتی را با آب و تاب کمتری ذکر کرده که یزید با چوبدستی به سر مبارک حضرت می زد و از آن میان «ابوبرزه اسلمی» فریاد زد که چوبت را به یکسو بر، به خدا بارها دیدم که دهان پیامبر (ص) بر دهان وی بوسه زد. [۳۶] .آنچه در مورد روایات مزبور به نظر می آید این است که:۱- طبری جریان مجلس ابن زیاد و چوب زدن به سر مطهر امام

(ع) را بـا آب و تـاب بیشتری ذکر نموده است امـام در مورد مجلس یزیـد فقـط به ذکر یـک روایت اکتفـا می کنـد و بیشتر به منـاقب و برخوردهای مثبت یزیـد با اهل بیت می پردازد که متعاقبا درباره آن سـخن خواهیم گفت.۲- تذکر این نکته ضروری است که اولا: انتساب این برخوردهای اهانت آمیز به ابن زیاد و یزیـد با توجه به سـیره ی عملی آنان چیزی دور از ذهن نیست. ثانیا: گر چه شـیخ مفید (ره) نیز جریان اهانت به سر را به ابن زیاد در کوفه نسبت می دهد و ذکری از اهانت یزید به میان نمی آورد ولی در عوض یعقوبی مورخ شـیعی این جریان را به مجلس یزیـد نسـبت می دهـد. [۳۷] بـا این حال قابل تأمل است که بیشتر منابع غیرشـیعی که تحت تأثیر افکار این دوره به سود امویان بوده اند، این جریان را به ابن زیاد در کوفه نسـبت می دهند و به نوعی سعی در تطهیر دامان یزید دارند.

## گریه تأثرآمیز برای امام حسین

طبری روایتی را با سلسـله اسـناد خود (هشام بن محمـد کلبی از عبـدالله بن یزیـد بن روح بن زنباع الجـذامی، از پدرش غاز بن ربیعه جرشـی حمیری) نقل می کند که:... نزد یزید بن معاویه بودم که «زحر بن قیس» (کسـی که توسط ابن زیاد به همراه تنی چند، سـرهای شـهدای کربلا را برای یزید فرسـتاد) نزد یزید آمده و خبر داد که حسین (ع) را با هیجده تن از خاندان و شصت تن از شـیعیانش که سوی ما آمده بودند به دسـتور ابن زیاد کشتیم و بیش از یک نیمروز طول نکشـید و اینک سرهایشان را به حضور شما آورده ایم... و نیز گفته شده است که: چشم یزید اشک آلود شد و گفت:

«از اطاعت شـما بی کشـتن حسـین (ع) نیز خشنود می شدم، خدا پسر سمیه را لعنت کند، به خدا اگر کار وی به دست من بود، می بخشـیدمش، خـدا حسـین (ع) را رحمت کند» و گویند که چیزی به زحر بن قیس عطا نکرد. [۳۸] بلاذری نیز روایتی را به همین مضـمون از حصـین روایت می کند که: وقتی مولایم یزید بن معاویه سر امام حسین (ع) را در پیش روی خود دید گریه کرد و گفت: وای بر این کـار ابن مرجـانه و می گفت: اگر بین آنهـا رحمی بود، این کـار انجام نمی گرفت. [۳۹] .دینوری نیز در اخبار الطوال این روایت را هماننـد طبری نقل می کند ولی به جای زحر بن قیس می گوید که شـمر بن ذی الجوشن جریان وقایع را برای یزید توضـیح داده است. [۴۰] .در تحلیل اینگونه روایات به نظر می رسـد که:۱- با دقت در مجموع برخوردهای یزید با امام حسین (ع)، دروغپردازیهای این راویان کاملا آشکار است.۲- از آنجا که سلسله راویان اینگونه روایات ضعیف به نظر می رسد و بویژه از نظر منابع شـیعی مورد وثوق نیسـتند همچون حصـین که از دوسـتان بسیار نزدیک ابن زیاد است، اخبار آنان نیز دور از حقیقت به نظر می رسـد.۳- قابل توجه است که به احتمال زیاد نقل اینگونه روایات بویژه در تاریـخ طبری، بی ارتباط با دیدگاه سیاسـی فقهی طبری نباشد زیرا وی بنا به دیدگاه خود همیشه سـعی در مراعات جانب سلطه حاکم را داشته و اوضـاع زمـانه نیز، که تفکرات جانبـدارانه از امویان را اقتضا می کرد، هم در این موضـعگیری او بی تأثیر نبوده است.۴- آیا از خلیفه ای که خود اظهار داشته است که: «... من (یزید) از

جهـل معـذور نیسـتم و به علم نیز اشـتغال نـدارم...»! امکان وقوع چنین اهانتهایی نیست؟! [۴۱] .۵- آیا یزیدی که اینک اشـک تمساح می ریزد، همان کسـی نبود که در فرمانش به ابن زیاد نوشت: به من خبر رسـیده که حسین بن علی (ع) از مکه حرکت کرده و به سرزمینهای تو روی آورده است، جاسوسان بر او بگمار و بر راه ها نگهبانانی در کمین او بگذار و به بهترین وجه در این مورد قیـام کن و...آیـا یزیـد همـان کسـی نبود که به عمرو بن سـعید دسـتور داد از شـام به بهانه ی به جای آوردن حـج با گروهی به مکه بیایند و مأموریت داد که آن حضـرت را دستگیر کرده و به نزد یزید ببرند و گرنه او را بکشند...؟ [۴۲] آیا اگر اختلاف بین یزید و امام حسـین (ع) اختلافی عمیق و ریشه دار بود و حسـین (ع) به مثابه دشمن و مانعی در برابر خلافت بناحق یزید محسوب می شد، پس اشک یزید در وضـعیتی که مانعی مهم از پیش پایش برداشته شده چه مفهومی دارد؟ در حالی که همین یزیـد در خطابه اش گفته بود: «من سوگند یاد می کنم که نه بهشتی در کار است نه جهنمی». [۴۳] و امام حسین (ع) نیز در باب اهداف قیامش علیه خلافت غاصبانه یزید فرموده بودند:... «من از برای اصلاح امت جدم محمد (ص) بیرون می شوم و می خـواهم امر به معروف و نهی از منکر را برپـای دارم و در این بـاب از جـدم پیـامبر (ص) شـنیده ام که می فرمود: سـرانجام حسین (ع) کشته شدن خواهد بود. [۴۴] .۶- آیا امام حسین (ع) به معاویه ننوشته بود که: «... من فتنه ای بزرگتر

از خلافت تو بر این امت اسلامی سراغ ندارم... و چه جرمی بالاتر از اینکه تو از مردم برای پسرت (یزید) که شراب می خورد و با سگان بازی می کند، بیعت گرفته ای»! [۴۵] .۷- نکته دیگر اینکه مگر یزید به ولید بن عتبه والی مدینه، درباره کسانی که با او قصد بیعت ندارند، نگفته بود: «... اگر به طوع و رغبت با من بیعت کردند، نیکو، و گرنه به عنف از ایشان بیعت بگیر و هر کس از آنها بیعت نرکد، گردن او را بزن و سر او را نزد من بفرست و...» [۴۶] .آیا این سخن یزید را می توان نادیده گرفت که خطاب به امام سجاد (ع) گفت: «... ای پسر حسین (ع) پدرت با من خویشاوندی خود را برید و حق مرا نادیده گرفت و در سلطنت من به نزاع با من برخاست، پس خدا با او چنان کرد که دیدی!...» [۴۷] .۹- آیا با دیدن همه دلایل عقلی و نقلی، گریه یزید در شهادت و مصائب امام حسین (ع) صحت دارد؟ و بر فرض که چنین باشد آیا یزید برای ظاهرسازی بین مردم و ترس از فراگیر شدن آثار شهادت آن حضرت، دست به چنین حرکت عوامفریبانه ای نزده است؟ گرچه به نظر می رسد قصد نهایی این روایات تطهیر دامان یزید از آن فاجعه ای بود که بر جهان اسلام وارد کرده بود، در عین حال، نقل اینگونه روایات با روایت چوب زدن یزید به سر مبارك امام حسین (ع) که امثال طبری نقل کرده اند، کاملا متناقض است.

## دلجویی و مهر یزید نسبت به اسیران و زنان اهل بیت

دینوری در اخبار الطوال گفته است پس از آنکه یزید چشمانش اشك آلود شد، فرمان داد تا زنان

و فرزنـدان را به سوی حرمسـرای او برنـد و هرگاه یزیـد غـذا می خورد، علی بن حسـین (ع) و برادرش عمر را فرامی خوانـد و همراه او غـذا می خوردنـد... آنگاه یزید دسـتور داد آنان را به بهترین وجهی مجهز کنند و به مدینه فرسـتاد. [۴۸] .در باب این روایت که در جعلی بودن آن جای تردیـدی نیست می توان گفت که:اولا: تأثر یزیـد چنانکه گفتیم جای تأمل داشت!.ثانیا: در کتابهـای رجال علمای بزرگی چون شـیخ مفیـد ره، شـیخ طبرسـی و حتی منابع همعصـر دینوری، آنجا که اسامی فرزنـدان امام حسین (ع) را ذکر نموده اند از فرزندی به نام عمر یاد نشده است.ثالثا: هدف از جعل اینگونه روایات چیزی جز توجیه جنایات یزید نیست و این اخبار ساخته و پرداخته و طرفداران بنی امیه است. وضعیت تاریخی که دینوری در آن می زیست نیز بی تأثیر در نقل اینگونه روایات نبوده است زیرا در آن روزگار دسـتگاه خلافت عباسـی سـخت ترین فشارها و شـکنجه ها را بر شیعیان تحمیـل می کرد و همچنانکه گفتیم شایـد در اختصار گویی دینوری بی تأثیر نبوده است.طبری روایات دیگری نیز در این باره از هشام و او از عوانه بن حکم کلبی نقل کرده است بدین مضـمون:... یزید دستور داد هر چه از زنها گرفته اند دو برابر به آنها بدهـد، و یا اینکه هنگامی که هنـد دختر عبدالله بن عامر بن کریز، زن یزید از جریان اسارت اهل بیت آگاهی یافت، یزید به او گفت: بر پسـر پیامبر (ص) و نخبه قریش فغان کن و سیاه بپوش که ابن زیاد شتاب کرد و او را بکشت که خدایش بکشد و این روایت که سیکنه (س) دختر امام حسین (ع) می گفت: هیچکس

را که منکر خدا باشد، از یزید بن معاویه بهتر ندیدم. [۴۹] .طبری بلافاصله پس از این روایت باز از همان راوی، روایتی را نقل می کند که یزید به مردم اجازه ورود به مجلس داد و چون بیامدند با چوب دستی به سر امام حسین (ع) که پیش روی او بود می زد و سپس روایت اعتراض ابوبرزه اسلمی را ذکر می کند. [۵۰] .درباره روایاتی که از طبری نقل شد، نکات مهمی را یادآور می شویم:۱- آیا هنگامی که یزید به زعم خود می پندارد که آنچه بر سر امام حسین (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، استحقاقا آن را داشته اند، اینگونه مهربانیها چگونه توجیه می شود؟ [۵۱] .۲- بیشتر روایات از این دست، همانطور که قبلا نیز یادآور شدیم برای تطهیر دامان یزید است.۳- آیا آنگاه که آن مرد شامی سرخ رو از یزید می خواهد که فاطمه دختر امام حسین (ع) را به او ببخشد و او عکس العملی در این رابطه انجام نمی دهد و رضایت ضمنی خود را اعلام می دارد و نه تنها در آن وضعیت با حمایت زینب (س) و تهدیدات او به یزید بود که این توطئه خنثی شد، چگونه دختر امام حسین (ع) یزید را تطهیر می کند و می گوید کسی را بهتر از یزید ابن معاویه ندیده ام! [۵۲] .۴- به فرض که یزید نسبت به اهل بیت (س) رأفت و نرمش نشان داده باشد آیا عمل او نمی تواند از بیم رسوایی بیشتر او باشد؟سخن در باب قیام حسین (ع) را با این شعر به پایان می بریم که:ایها القاتلون جهلا حسینا ابشرو بالعذاب و التنکیل کل اهل السما یدعو علیکم من نبی و ملاک و قبیل [۵۳] .ای کسانی

که از روی نـادانی حسـین (ع) را کشتیـد، آگـاه باشـید که عقـوبت الهی شـما را فرارسـد و همه اهـل ایمـان از پیـامبر (ص) و فرشتگان و دیگران شما را لعنت می کنند.

## پاورقی

[۱] تایوئر، فلیکس، مکتب تاریخنگاری در اسـلام (مجموعه مقالات)، «مکتب تاریخنگاری اسلامی در ایران»، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، ج ۱، نشر گسترده، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۷۳.

[۲] خـامنه ای، حضـرت آیهـالله العظمی (دام ظله) سـید علی، چهـار کتاب اصـلی علم رجال، ج ۱، دفتر نشـر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۷ و ۱۸.

[۳] ابن الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، ج ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۳۲.

[۴] دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، ج ۳، نشر نی، تهران، ۱۳۶۸، مقدمه، ص ۲۱.

[۵] روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخنگاری در اسـلام، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۲۹.

[۶] آیینه وند، دکتر صادق، علم تاریخ در اسلام، ج ۱، وزارت ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۴، ص ۷۳.

[۷] ابن الندیم، الفهرست، همان، ص ۱۵۸.

[۸] النجاشـی، الاسدی الکوفی، الرجال، مؤسـسه النشـر الاسـلامی التابعه لجماعه المدرسـین بقم المشـرفه، ص ۱۴۰۷ ه، روایت شماره ۱۱۶۶، ص ۴۳۴.

[۹] ابن الندیم، الفهرست، همان، ص ۱۵۴. ]

[۱۰] آیینه وند، صادق، پژوهشهایی در تاریخ و ادب، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۶ – ۵۳.

[۱۱] ابن الندیم، الفهرست، همان ۷، ص ۲۳۰.

[۱۲] دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۶، ج ۷، ص ۹۷۷.

[۱۳] ابن الندیم، الفهرست، ص ۱۸۹.

[۱۴] مشایخ فریدنی، دکتر محمد حسـین، «الاغانی دائره المعارف شـعر و موسـقی»، کیهان فرهنگی، سال چهارم، بهمن ۱۳۶۶، شماره ۱۱، ص ۳۸ – ۳۶. و همچنین: ر. ک: الاغانی، ابوالفرج اصفهانی،

با شرح الاستاد عبدالله علی مهنا و الاستاد سمیر جابر، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه / ۱۹۸۶ م.

[۱۵] مشایخ فریدتی، همان، ص ۳۶.

[۱۶] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ج ۷، ص ۲۹۳۸ – ۲۹۳۲. و همچنین: اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، کتابفروشی صدوق، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۳ به بعد.و نیز: شیخ مفید، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۶ – ۴.

[۱۷] دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، همان، ص ۲۸۲.

[۱۸] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۲۸۲، به بعد و شیخ مفید ره، الارشاد، همان ج ۲، ص ۵۲ – ۵۲.و همچنین: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۳، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ج۲ ۰، ص ۱۷۸ به بعد.

[۱۹] ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، مصحح غلامرضا مجد طباطبایی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۸۸.

[۲۰] دینوری، اخبارالطوال، همان، ص ۲۸۸.

[۲۱] ر. ک. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۰۳، و نیز مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۵۲ به بعد.

[۲۲] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۹۱ و ۲۹۹۲ و نیز ر. ک. شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲.

[۲۳] ر. ک. شهیدی، دکتر سید جعفر، قیام امام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱۰، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۵۳.

[۲۴] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۲۹ و نیز شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

[۲۵] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۱۰

- ۳۰۰۸ و نیز بلاذری، انساب الاشراف، با تحقیق و تعلیق الشیخ محمدباقر المحمودی، دار التعاریف المطبوعات، بیروت - لبنان، الطبعه الاولی ۱۹۷۷ م / ۱۳۹۷ ه، المجلد الثانی، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. و همچنین: ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، منشورات شریف الرضی، قم، ۱۳۶۲، المجلد الثانی، ج ۲، ص ۴.

[۲۶] مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۹.

[۲۷] ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۸۹۰ و همچنین شیخ مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۸۷.

[۲۸] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۹۱، تاریخ الطبری، المجلد الثالث، ص ۳۰۶، و همچنین: مفید ره، الارشاد، همن، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.

[۲۹] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۰۳ - ۳۰۰۱ و همچنین: اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان ۷ ص ۱۱۲ و نیز درباره سخنان بریر به عمرسعد مراجعه شود به: ابن اعثم، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۸۹۸.

[۳۰] اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۱۵ و مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

[۳۱] زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷.

[۳۲] الطبری، تاریخ الامم و الملوک، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۸ ه / ۱۹۸۸ م، المجلد الثالث، ص ۳۱۲.

[۳۳] طبری، تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۶۳ و همچنین: بلاذری، انساب الاشراف، همان، ج ۲، ص ۲۰۵.

[۳۴] طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۶۴، و نیز: مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۱۱۸.

[۳۵] همان، ص ۳۰۶۶ و نیز: الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹، به بعد و نیز: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء

الرابع، القسم الثانی، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ و: نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین (مسلم و بخاری)، قم ۱۳۵۹، ص ۳۲۷ به نقل از: صحیح بخاری، ج ۵، کتاب الفضائل باب مناقب الحسن (ع) و الحسین (ع).

[۳۶] طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۷۵ و ۳۰۷۹ و نیز: بلاذری، انساب الاشراف، همان، ص ۲۱۷ – ۲۱۳.

[۳۷] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۸۲.

[۳۸] طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۷۰ و ۳۰۷۱ و متن عربی همین کتاب، ج ۳، ص ۳۳۸.

[۳۹] بلاذری، انساب الاشراف، همان، قسم الثانی، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

[۴۰] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۳۰۶.

[۴۱] الـدینوری، ابن قتیبه، عیون الاخبـار، شـرحه و ضـبطه الـدکتور یوسف علی طویـل، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، الطبعه الاولی ۱۴۰۶ ه / ۱۹۸۶ م، المجلد الاول، ص ۲۶۰ و همچنین: ابن اعثم، الفتوح، همان، (با کمی تغییر نسبت به قتیبه)، ص ۸۲۱.

[۴۲] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۲۹۰ و نیز ر. ک: مفید ره، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.

[۴۳] اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، همان، الجزء السادس، ص ۳۵۶.

[۴۴] ابن اعثم، الفتوح، همـان، ص ۸۳۳ و همچنین: قلعجی، دکتر عبـدالعطی امین، خاندان وحی در احادیث اهل سـنت، ترجمه دکتر صادق آیینه وند، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۸۲ به نقل از الاوسط طیرانی و مجمع الزواید هیثمی.

[۴۵] الطوسـی، شیخ الطائفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی، رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، تحقیق و تصحیح حسن المصـطفوی، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸، ص ۵۰ و ۵۱، و همچنین: الـدینوری، ابن قتیبه، الامـامه و السـیاسه، همان، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و نیز، ابن اعثم، همان، ص ۸۳۰.

[۴۶] ابن اعثم، همان، ص ۸۲۲.

[۴۷] مفید (ره)، الارشاد،

همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

[۴۸] دینوری، اخبار الطوال، همان، ص ۳۰۷.

[۴۹] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۷۷ و ۳۰۷۹.

[۵۰] همان، ج ۷، ص ۳۰۷۹.

[۵۱] مفید (ره)، الارشاد، همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

[۵۲] همان، ص ۱۲۶.

[۵۳] طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۸۲.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.


آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹